

شرق روزنامه

در حوالی میدان سرخ

سینمای روسی

احمد وحشیته

از اوایل ماه اکتبر فیلم «سالوت هفت» در سینماهای روسیه اکران شد؛ این فیلم که روایتی واقعی از ماهواره فضایی سالوت هفت در زمان اتحاد جماهیر شوروی است، درواقع پرشی از جنگ سرد در دوران گورباچف است. در مسکو سینماهای بسیاری وجود دارد؛ درواقع در هر محله چندین سالن نمایش فیلم وجود دارد که از صبح تا پایان شب کار می‌کنند و شاید برای همین خیلی کم پیش می‌آید که سالن‌هایشان پر شود و حتی خیلی اوقات با کمتر از ۱۰ نفر یک سانس می‌گذرد.

شنبه غروب را برای تماشای این فیلم انتخاب کردم و برایم جالب بود که بیش از نیمی از صندلی‌های سینما پر بود؛ شاید برای بسیاری از ما جنگ سرد به معنای شکست و فروپاشی شوروی است، اما این فیلم به تلاش‌ها و ازخودگذشتگی‌های متخصصان فضاییِ زمان گورباچف اشاره می‌کند. کارگردان به‌خوبی می‌داند کجا نند بزند، کجا بدون اینکه نامی از ایالات متحده بیآورد، تلاش آمریکایی‌ها برای سرقت تکنولوژی فضایی شوروی را به نمایش بکشد و چگونه حس میهن‌پرستی روس‌ها را تحریک کند که اشک از چشم‌هایشان سرازیر شود.

این روند در فیلم «کریمه» که دو ماه گذشته در روسیه اکران شد نیز وجود داشت؛ داستان این فیلم عشق پسری از سواستاپول به دختری از کی‌یف را به تصویر می‌کشید که بحران اوکراین عشق آنها را تحت‌تأثیر قرار داده بود؛ چراکه یکی به روسیه گرایش داشت و دیگری به غرب؛ جالب‌ترین نکته این‌ فیلم آنجا بود که روس‌ها پیاده‌کردن نیروی نظامی خود در کریمه را نشان می‌دهند و آن را در راستای منافع ملی خود و تلاش برای کمک به روس‌های شرق اوکراین می‌خوانند و مخاطب روس نیز با تمام وجود آن را باور دارد. اینکه الحاق کریمه استعمار در روز روشن است یا می‌توان در حقوق بین‌الملل برای آن توجیهی یافت موضوع این یادداشت نیست، اما به نظر می‌رسد روند سینمای روسیه در سال‌های اخیر خیلی جدی‌تر تلاش دارد مخاطب را به فیلم‌های روسی و به‌ویژه با ژانر مہنی جذب کند؛ باید توجه داشته باشیم که جدیدترین فیلم‌های هالیوودی نیز در سینماهای روسیه اکران می‌شوند.

رئیس‌جمهور روسیه برای هر سال یک نام برمی‌گزیند که درواقع اسم آن را از سال قبل اعلام می‌کند تا برنامه‌ریزی‌های زیادی برای آن موضوع صورت پذیرد. «ولادیمیر پوتین» هفتم اکتبر سال ۲۰۱۵ فرمان برگزاری سال سینمای روسیه در فراسیون روسیه را امضا



کرد و سال ۲۰۱۶ را «سال سینما» نامید؛ وی هدف از این اقدام را بالا بردن جایگاه سینماپرداز ی روسیه در جامعهٔ فدراسیون روسیه عنوان کرد. در این سال تلاش‌های بسیاری برای توسعه سینمای میهنی شد که به نظر می‌رسد تمرکز ویژه کرملین بر هنر هفتم نتایج بسیار مفیدی در کوتاه‌مدت داشته است.

در این سال وزارت فرهنگ روسیه و سینمای اتلاین ای‌وی‌ای پروژه جدیدی برای تبلیغ هرچه‌بیشتر سینمای داخلی کشور در بین کاربران روس راه‌اندازی کردند. از سیاست‌گذاری‌های اصلی این پروژه این بود که باید تلاش شود تا ساخت فیلم‌های با میراث سینمای شوروی در فضای اینترنت با یکدیگر گره بخورند؛ چراکه مردم اکنون با اینترنت عجین شده‌اند.

در این سال همچنین وزارت فرهنگ روسیه به دنبال تأسیس آکادمی در مسکو اوراسیایی در چارچوب سازمان بریکس بود که از سال ۲۰۱۷ رسماً فعالیت خود را آغاز کند.

در این سال نشست‌های فراوانی برگزار شد تا به آسیب‌شناسی سینمای روسیه بپردازد و شاید مهم‌ترین سؤال این بود که چرا امروز فیلم‌های روسی مانند زمان شوروی در خارج از کشور متقاضی چندانی ندارد؟ اگرچه در سال ۲۰۱۶ درآمد فیلم روسیه در گیشه‌های خارج از کشور دوبرابر شد و ۳۵میلیون دلار فروش داشت و رکوردی برای این کشور به‌شمار آمد؛ اما منتقدان بر این باور بودند که هیچ ساختار واحدی برای پخش فیلم‌های روسی در خارج از کشور وجود ندارد.

پس از فروپاشی شوروی، اقبال مردم به سینما کاهش یافت، اما در سال‌های اخیر دوباره روندی رو به رشد داشته است و امروز تنها پنج درصد افراد هستند که اصلا به سینما نمی‌روند. ۸۲ درصد مردم ژان کمدی را انتخاب می‌کنند و اقبال به فیلم‌های تاریخی نیز افزایش پیدا کرده است.

اکنون از آغاز به کار اولین سانس سینمای روسیه در سنت‌پترزبورگ ۱۲۱ سال می‌گذرد. به اعتقاد «کارن شاه نظروف»، هنرمند معروف و رئیس موس فیلم، اگر تولید فیلم در روسیه بالا نرود و سینمای روسیه به صنعتی مهم در دنیا تبدیل نشود، در این بازی همیشه بازنده خواهیم بود. برخورداری از تانک و هواپیما مهم است؛ اما مهم‌تر این است که چه کسی پشت توپخانه نشسته و چه افکاری در سر دارد.

نگاه

قمار سعودی

جنگ در یمن که مدت کوتاهی پس از تاج‌گذاری سلمان بن عبدالعزيز آل‌سعود در ژانویه ۲۰۱۵ آغاز شد، بزرگ‌ترین شکست نظامی و سیاسی عربستان محسوب می‌شود. عربستان برای این جنگ، ائتلاف عربی را شامل مصر، سودان و کشورهای دیگری که در گشت‌زنی در ساحل یمن سهیم هستند، تشکیل داد. محمد بن سلمان، ولیعهد عربستان که محمد بن نایف را از ولیعهدی و فرماندهی جنگ برکنار کرد، فرماندهی این جنگ را برعهده گرفت. جنگنده‌ها، بی‌وقفه از جانب عربستان و امارات در حال بمباران نیروهای حوثی یمن هستند و توجهی بی‌بکیاهی غیرنظامیان ساکن منطقه ندارند. این جنگ همچنین نخستین جنگ از زمان بهار عربی است که در آن شاهد جنگ کشورهای عربی در خاک کشور عربی دیگری هستیم و این وضعیتی است که حتی سوریه نیز مانند آن نیست. این ترازوی انسانی در یمن، نه برای عربستان و نه برای شرکای آمریکایی‌اش که ظاهرآ پادشاهی این کشور را در مقابل قرارداد عظیم ۱۱۰ میلیارددلاری خرید تسلیحات، به طور کامل حمایت می‌کنند، مزاحمتی ایجاد نمی‌کند. عربستان این قرارداد را با دولت دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا، منعقد است، اما تسلیحات پیشرفته عربستان که در طول چندین دهه خریداری شده و توانایی‌های ارتش این کشور، قادر به شکست نیروهای انصارالله یمن که سلاح‌های بسیار ابتدایی را از اختیار دارند، نیست. توضیح این مسئله در شرایط میدانی و ماهیت جنگ شهری نهفته است که پیروزی در جنگ را نیازمند حملات زمینی بیشتر به این کشور می‌کند؛ اقدامی که پادشاهی عربستان تاکنون به آن عمل نکرده است.

ولیعهد عربستان اخیراً بارها گفته که علاقه‌مند به پایان جنگ در یمن است، اما برای این کار هیچ برنامه‌ای را ارائه نکرده است. محمد بن سلمان همچنین باید با محمد بن زاید، ولیعهد دومی که برنامه‌های خود را دارد نیز به توافق برسد. او با بازگرداندن نیروها از یمن مخالف و خواستار آن است که این جنگ تا رسیدن به پیروزی ادامه پیدا کند. بن زاید وزنه قابل‌توجهی در تصمیم‌گیری‌های سعودوی است؛ نه‌تنها به‌خاطر مشارکت نظامی کشورش در این جنگ، بلکه به دلیل آنکه او با مصر و دولت آمریکا رابطه خوبی دارد. او همچنین شریکی کلیدی در ادامه تحریم‌های اقتصادی علیه قطر و به‌طورکلی تقلاهای ضدایرانی است.

بنابراین، زمانی که فرمانده سرویس امنیتی ابوظبی برای استعفاي رئیس‌جمهور یمن درخواست کرد، متحدهش را نشان می‌دهد. مشکل این دو ولیعهد آن است که نیروهای آنان قادر به فتح صنعاء، پایتخت یمن، نیستند و تا زمانی که انصارالله کنترل این شهر را در دست دارد، تنها امتیازهای سیاسی و اجتماعی گسترده می‌تواند مبارزان آن را وادار به کنارگذاشتن سلاح‌هایشان کند. این امتیازها شامل توزیع جدید بودجه و انتصاب وزرا و شاید حتی نخست‌وزیری به انتخاب انصارالله خواهد بود.

در نظرگرفتن تمام این مسائل، در غرب درباره اهمیت جایگاه عربستان سؤال پدید آمده است و اینکه آیا مشارکت استراتژیک با این کشور، بیشتر بر اساس قدرت اقتصادی و منابع طبیعی آن است یا توانایی‌های آن برای نفوذ در اقدامات استراتژیک و نظامی در خاورمیانه؟ بخشی از پاسخ این سؤال وابسته به روش ولیعهد در اداره حکومت عربستان است. کاری که او تا به حال انجام داده، تنها به قدرتنمایی و دزدان نشان‌دادن، به رقیبایش خلاصه شده است.

مردم به دنبال افراد قدرتمندی باشند که ادعا می‌کنند نماینده اکثریت خاموش هستند. در سراسر جهان ما شاهد تقابل سیاسی تکنوکرات‌ها و پوپولیست‌ها هستیم؛ کسانی که به‌دلیل ادعای مبارزه با نخیکان و قرارگرفتن در کنار مردم واقعی ادعای حاکمیتی دارند. گزینه سوم دموکراسی است، حالتی که در آن مردم با گوشت و خونشان می‌توانند و باید مشارکت در قدرت و اداره امور را تجربه کنند. برخی محققان نوعی خوشبختی ماکاولی را در انکار آرمان‌گرایی دموکراتیک به تصویر می‌کشند، برخی دیگر خرد جمعی را تحسین می‌کنند، اما حامیان عقل جمعی اغلب به‌دنبال این نیستند که قدرت بیشتری را به اکثریت شهروندان واگذار کنند؛ به‌عنوان مثال، گوترو، فیلسوف دانشگاه پنسیلوانیا، فکر می‌کند که دموکراسی بی‌واسطه نمی‌تواند کارآمد باشد، زیرا بیشتر افراد فاقد زمان و توانایی لازم برای درک پیچیدگی‌های سیاست مدرن هستند. دموکرات‌ها با ایجاد یک نظام دموکراسی به نمایندگی به این شرایط پاسخ داده‌اند. در این حالت مردم به سیاست‌مدارانی رای می‌دهند که به‌عنوان عوامل ما در اتاق‌های قدرت کار می‌کنند. مشکل اینجااست که بیشتر مردم نمی‌توانند توجه لازم را برای پاسخ‌گودن نمایندگان خود به خرج دهند. به‌همین دلیل شهروندان اغلب از آنچه که نمایندگانشان انجام می‌دهند آگاه نیستند، از جزئیات مسائل پیچیده سیاسی آگاه نیستند و درباره اینکه آیا آنچه نمایندگانمان انجام می‌دهند برای ما و جهانمان خوب است یا خیر هم اطلاعی ندارند. آنچه این شرایط را بدتر می‌کند، منافع اقتصادی عده‌ای است که علم و منابع لازم برای به‌دام‌داشتن نمایندگان را دارند تا آنان را وادار کنند که در جهت منافع و ثروت آنها کار کنند.

گوترو ادعا می‌کند که عصر دموکراسی انتخاباتی به‌سر رسیده است. نظام‌های سیاسی باید به‌جای هدر دادن آرای مردم در انتخابات، نظام لوتوکراسی (مبتنی بر انتخاب شانسسی و لاتاری) را ایجاد کنند که به‌طور تصادفی افراد را انتخاب کند؛ کسانی را که می‌توانند نسخه‌های اصلاح‌شده کاری را که سیاست‌مداران منتخب امروز انجام می‌دهند، انجام دهند. همین حالا اکثر نمایندگان کنگره آمریکا سفیدپوست، مرد و ثروتمند هستند و یک نظام لوتوکراسی می‌تواند شمار نمایندگان زن، اقلیت‌ها و نماینگانی از طبقات آسیب‌پذیر جامعه را در کنگره بالا ببرد. گوترو از لزوم نظامی تک‌مجلسی صحبت می‌کند که اعضایش از طریق لاتاری و شانسسی برای یک دوره سه‌ساله انتخاب می‌شوند. متخصصان در آغاز نشست مجلس اولویت‌ها را مشخص و قانون‌گذاران به‌سرعت به موضوع رسیدگی کرده، سپس پیش‌نویس قانون‌گذاران تهیه شده، در صورت لزوم مورد تجدیدنظر قرار گرفته و در نهایت درباره آن رای‌گیری می‌شود. گوترو این احتمال را رد می‌کند که متخصصان و نخیکان بتوانند نمایندگان را متقاعد کنند به شکل امروز در جهت منافع افرادی خاص لای می‌کنند.

اما برعکس، ثروت و قدرت می‌تواند به‌راحتی یک نظام لوتوکراسی را دست‌کاری کند. اندیشکده‌های مطالعاتی و لایبگرها که ازسوی نخیکان اقتصادی تأمین مالی می‌شوند، احتمالاً از نظام سیاسی که نمایندگانش بر اساس شانس و اتفاقی انتخاب می‌شوند استقبال می‌کنند، زیرا اینجا کسانی مهم هستند که قرار است در مجلس اولویت‌ها را مشخص کنند. این نقد دموکراتیک طرح‌هاست که دقیقاً مسیرهای مشارکت مردم در سیاست را تنظیم می‌کند. دموکراسی به این معنی است که مردم اعمال قدرت می‌کنند، اما نه با انتخاب از فهرستی که ازسوی نخیکان و دست‌اندرکاران حاکمیت تهیه کرده‌اند.

شریه آمریکن سانیفیکر اوایل ۲۰۱۷ سمپوزیومی را با عنوان «سقلمه بزرگ» درباره خطر بزرگی که دموکراسی را تهدید می‌کند منتشر کرد. در این گردهمایی توصیه شد که دولت‌ها باید ساختارهای انتخاباتی که فرایند انتخاب و ابراز عقیده را کارآمدتر می‌کنند تقویت کنند؛ ساختارهایی که به افراد اجازه می‌دهد تا راحت‌تر درباره همه‌چیز؛ از خودروهای با بهره‌وری بیشتر تا طرح‌های بازنشستگی اظهارنظر کنند. امروز دموکراسی بیش از هر زمان دیگری تهدید می‌شود، به‌ویژه اینکه عصای پادشاهی دیروز، حالا جای خود را به ابزارهای دیجیتال داده که اجازه می‌دهند یک نفر بدون مشارکت‌دادن توده مردم در فرایندهای دموکراتیک، آنها را اداره و کنترل کند.

درمان نقص دموکراسی نیز این است که قدرت تا جایی که امکان دارد به سطوح منطقه‌ای و محلی منتقل شود. بسیاری از مشکلات باید در سطح ایالت، فدرال یا مقیاس بین‌المللی مورد بررسی قرار گرفته و حل شوند، باین‌حال مشارکت در سیاست‌های محلی به شهروندان می‌آموزد که چگونه در جمع صحبت کرده و با دیگران مذاکره کنند، درباره امور مختلف تحقیق کنند، درباره اجتماع خود بیاموزند و اجتماعات بزرگ‌تری را شکل دهند. مانده هر توانایی دیگری، را تبدیل‌شدن به یک شهروند بهتر، مشارکت در امور شهروندی است. تمام سخن همین است؛ برای یادگرفتن راه‌رفتن باید راه رفت و راه تبدیل‌شدن به یک شهروند، مشارکت در قدرت دولت یا جامعه مدنی است. هیچ راه‌حل سریع و تکنیکی دیگری برای ایجاد جامعه‌ای دموکراتیک‌تر وجود ندارد. برای یادگرفتن آنچه که توکویل آن را «هنر آزادبودن» خوانده، مردم باید در اداره امور حکومتی مشارکت داشته باشند.

مرجع: aeon

در این فرایند است، نه محدودکردن این فرصت‌ها یا از میان‌بردن آنها به اسم حاکمیت نخیکان.

مردم هرروزه نشان می‌دهند که توانایی یادگیری را دارند. مردم استاد یادگیری زبان‌های جدید، کسب مدارک و طی مدارج، رفتن به شهرهای جدید، آموزش برای مشاغل جدید و حرکت در پیچ‌وخم زندگی مدرن هستند. درست است که مردم تمایل دارند تا چشم خود را روی چیزهایی که به زندگی‌شان ارتباطی ندارد، ببندند. فکر کنید که شما چقدر خوب جغرافیای جایی را که در آن زندگی یا کار می‌کنید، می‌شناسید. حالا فکر کنید درباره جغرافیای گوشه دیگری از دنیا که تا به حال نرفته‌اید، چقدر می‌دانید. مردم درباره چیزهایی مطالعه می‌کنند که برایشان اهمیت دارند و به دنبال دانشی می‌روند که در زندگی به کارشان می‌آید.

پیشن برای راه‌های مشارکت‌دادن هرچه‌بیشتر مردم در فرایند سیاست‌گذاری به مثال‌هایی مانند تشکیل مجمع شهروندان برای بررسی سیستم انتخاباتی در ایالت‌های کانادا یا تعیین بودجه مشارکتی برای شهر پورتو الگره در برزیل اشاره می‌کند. در این مثال‌ها، شهروندان در جمع‌های نه‌چندان بزرگ گردهم می‌آیند و با صرف زمان کافی برای بحث و بررسی درباره مسائل موردنظر اطلاعات زیادی را به دست می‌آورند. شواهد به‌دست‌آمده از این گردهمایی‌های کوچک نشان می‌دهد که شهروندان از حضور در این فضاها و فرصت مشارکت در انتخابات کاملاً استقبال کرده و لذت می‌برند و اینکه وظایف خود را در این‌باره بسیار جدی می‌گیرند.

اینکه بگویم بیشتر مردم آگاهی لازم برای مشارکت در امور سیاسی را نداشته یا تمایلی به این کار ندارند، مغالطه است. بسیاری از مردم در بستر مناسب وظایف مدنی خود را به‌خوبی انجام می‌دهند. شهروندان باید با متخصصان و نخیکان مشورت کنند، اما این امر برای تمام کسانی که کرسی مدیریت و هدایت را در جامعه مدرن به دست می‌گیرند نیز صادق است. واقع‌ایران اغلب به درک بیشتر مردم از امور سیاسی نگاهی انتقادی دارند، اما پاسخ دموکراتیک به چنین نقضی (اگر نقضی باشد) این است که مردم به‌عنوان کسانی که هیچ قدرت واقعی‌ای ندارند، دلیلی هم برای مطالعه و یادگیری در این حوزه ندارند.

تام نیکلاس در «مرگ تخصص» ادعا می‌کند اعتقاد به اینکه مردم می‌توانند بدون گوش‌سپردن به تحصیل‌کرده‌ها و افراد متخصص‌ترازخودشان به ملتی بزرگ و پیشرفته تبدیل شوند، خوشبختگی عوامانه است. البته همین دست از نخیکان و بهترین‌ها بودند که ایالات متحده را به جنگ عراق، بحران بزرگ مالی و دست‌وپازدن در یک سیستم بد آموزشی کشاندند. علاوه‌براین، موضع نخبه‌گرایانه به این حقیقت که بیشتر مردم می‌خواهند درباره چگونگی هدایت زندگی شخصی و جمعی‌مان حرفی برای گفتن داشته باشیم، مقابله می‌کنند. افراد امروزه برای خودمختاری‌شان احترام قائل هستند و زمانی که این مسئله نادیده



عصر دموکراسی انتخاباتی به‌سر رسیده است.
نظام‌های سیاسی باید به‌جای هدر دادن آرای مردم در انتخابات نظام لوتوکراسی (مبتنی بر انتخاب شانسسی و لاتاری) را ایجاد کنند که به‌طور تصادفی افراد را انتخاب کند؛ کسانی را که می‌توانند نسخه‌های اصلاح‌شده کاری را که سیاست‌مداران منتخب امروز انجام می‌دهند، انجام دهند.

گرفته می‌شود رنجیده می‌شوند. یک دلپیش پیشرفت معین در تاریخ ایده‌هاست. جروم اسشینواید در «خلق خودمختاری» (۱۹۹۷) نشان می‌دهد که چگونه ایده خودمختاری؛ از اشارات نام‌له به رومی‌ها و مفهوم آزادی ژان ژاک روسو گرفته تا فلسفه کاربردی امانوئل کانت که آزادی را بسیار قدر می‌داند نشئت گرفته است. اینکه مورخان دیگر این کار را از امروز ادامه داده‌اند، نشان می‌دهد چطور ایده خودمختاری تفکر مدرن را درباره اقتصاد، نژاد، جنسیت و ... و آگاه می‌کند. امروز بسیاری این شعار جنبش بین‌المللی معلولیت را تکرار می‌کنند: «هیچی درباره ما، بدون ما».

پیشرفت‌های فناوری مردم را عادت داده که بر زندگی‌های فردی و اجتماعی خود کنترل‌هایی داشته باشند؛ برای مثال، خودروها این امکان را برای افراد فراهم کرده که تصمیم بگیرند به کجا می‌خواهند بروند. خودروها احساس خودمختاری فردی را می‌پروارند. درعین‌حال خودروها هیچ نظم طبیعی‌ای ندارند و این غیرقانونی، در قرون وسطا شاید افراد احساس می‌کردند که در یک نقطه مشخص در جامعه خود گرفتار شده‌اند، اما در جهان مدرن از آنها خواسته می‌شود تا درباره نظم امور نظر بدهند. به همین دلیل است که لیبرالیسم، دکترین سیاسی که آزادی فردی را تحسین می‌کند، و دموکراسی، دکترین سیاسی که آزادی جمعی را ارج می‌نهد تا این حد در اندیشه سیاسی مدرن در هم آمیخته‌اند.

مردم عصر مدرن متفرنزند که به آنها گفته شود: «این کار را انجام بده چون من می‌گویم». بیگانه‌شدن از فرایند تصمیم‌گیری در امور سیاسی اغلب باعث می‌شود



ترجمه بهاره محبی: امروزه بسیاری از دانشمندان علوم اجتماعی معتقد نیستند که دموکراسی بهتر از ایستوکراسی (حکومت نخیکان و متخصصان) است. برعکس در سال‌های اخیر فلاسفه و تئوری‌های سیاسی بی‌شماری مدعی شده‌اند که متخصصان و افراد اهل فن باید در رأس امور باشند و انتخاب‌های ناموجه (ناشی از نادانی توده‌ها) در دست‌کاری کرده یا محدود کنند. این عقیده ریشه در کتاب «جمهوریت» افلاطون دارد؛ جایی که فلاسفه به‌عنوان خورشید حقیقت باید بر توده مردم حکمرانی می‌کردند؛ توده‌هایی که ساکن غار نادانی هستند. والتر لپین، روزنامه‌نگار آمریکایی، نیز در سال ۱۹۲۲ گفته بود که امروزه دانشمندان علوم اجتماعی حاکمان پس‌برده‌ای هستند که با پروپاگاندا توده‌های مردم را کنترل می‌کنند. گرچه تفاوت‌هایی میان نظرات کریستوفر آکن و لری بارتلز (استادان دانشگاه پرینستون) در کتاب «دموکراسی برای واقع‌گرایان» (۲۰۱۶)، جیسون برنان در «علیه دموکراسی» (۲۰۱۷) و تام نیکلاس در «مرگ تخصص» (۲۰۱۷) وجود دارد، اما تمامی این دانشمندان علوم اجتماعی در یک مورد اشتراک‌نظر دارند: ناسازگاری نخبه‌گرایانه با سیاست‌های دموکراتیک مشارکتی.

به‌عنوان مثال، نویسندگان کتاب دموکراسی برای واقع‌گرایان از آنچه «نظریه عوام» دموکراسی می‌خوانند انتقاد می‌کنند. آکن و بارتلز در اینجا بر این باورند که نمایندگان منتخب باید خواست رأی‌دهندگان خود را به زبان سیاست ترجمه کنند. به گفته این کارشناسان علوم سیاسی، مشکل اینجااست که بیشتر رأی‌دهندگان زمان، انرژی یا توانایی لازم برای درک درست شاخص‌های دنیای سیاست را ندارند. آنها درعوض تمایل دارند که بر اساس شناخت‌های کلی و گروهی خود یا بر اساس انگیزه‌های جناحی و گروهی رای دهند.

آکن و بارتلز در یک بخش بیادماندنی از کتاب خود نشان می‌دهند که سیاست‌مداران اغلب در انتخابات مغلوب رویدادهایی می‌شوند که فراتر از کنترل آنهاست؛ برای مثال، در تابستان ۱۹۱۶ مردم در سواحل نیوجرسی چندین‌بار هدف حمله کوسه قرار می‌گیرند. در انتخابات نوامبر ساکنان شهرهای ساحلی نیوجرسی کمتر از شهرهای دیگر به‌ودورو ویلسون، رئیس‌جمهوری وقت آمریکا، رای دادند. به نظر می‌رسید که رأی‌دهندگان ویلسون را برای حمله کوسه‌ها تنبیه کنند. آکن و بارتلز نتیجه می‌گیرند که توانایی رأی‌دهندگان برای تصمیم‌گیری‌های منطقی در حوزه اعتباربخشی به افراد یا سرزنش و انتقاد از آنان محدود است. چنین نتیجه‌گیری‌ای راهی مؤدبانه است برای گفتن اینکه بیشتر رأی‌دهندگان به اندازه کافی باهوش نیستند که تشخیص دهند رؤسای‌جمهور مسئول حملات کوسه نیستند.

آکن و بارتلز ظاهراً در اقصا نقاط جهان به‌طور مشابه فکر می‌کنند که ایستوکراسی‌ها (متخصصان و نخیکان) باید حکمرانی کرده و تلاش کنند که حمایت احساسی مردم را به دست آورند. شعار حزب دموکرات در در انتخابات ریاست‌جمهوری ۲۰۱۶ در نظر بگیرید: «با او (کلینتون) هستم». این شعار دقیقاً نسخه جدیدی از ایده افلاطون است.

درمقابل، دموکراسی می‌خواهد که با مردم به مثابه شهروند رفتار کند؛ شهروندانی که در مقام بزرگ‌سال توانایی تصمیم‌گیری‌های متفکرانه و اقدامات اخلاقی را دارند و مانند کودکان نیازی به دست‌کاری عقایدشان نیست. یک راه برای برخورد با مردم به‌عنوان شهروند، اعتمادکردن به آنها و ایجاد فرصت برای مشارکت آنان در فرایندهای سیاسی است. در این حالت انتخابات نمایش رأی نیست و شهروندان کسانی نیستند که هر چندسال یک‌بار فقط برای نشان‌دادن حمایتشان از رهبران سیاسی بای صندوق‌های رای حاضر می‌شوند.

دموکرات‌ها می‌دانند که برخی مردم آگاهی‌شان بیش از دیگران است، باین‌حال، باور دارند که مردم با توان تصمیم‌گیری معنادار، می‌توانند از عهده مسئولیت قدرت برآیند. علاوه‌براین، مردم زمانی که در تعیین سرنوشت و آینده مشارکت دارند، احساس رضایت می‌کنند. دموکرات‌ها، از توماس جفرسون و آلکسیس دو توکویل تا تنورسین‌های سیاسی مانند کارول پیتمن از دانشگاه کالیفرنیا در لس آنجلس از تقسیم قدرت میان مردم به‌طور گسترده حمایت می‌کنند. باور دموکراتیک این است که مشارکت در سیاست مردم را پرورش داده و به آنان کرامت می‌بخشد. برای دموکرات‌ها وظیفه اصلی این روزها حفاظت از دموکراسی و توسعه امکانات برای مشارکت هرچه‌بیشتر مردم